**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010221**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در بحث اصل مثبت مرحوم شیخ انصاری موردی را استثنا فرموده گفته گاهی اوقات واسطه‌ای بین مستصحب و آن اثری که ما می‌خواهیم بار کنیم اینقدر خفی هست که عرف آن اثر را اثر خود مستصحب می‌بیند، در اینجا اصل مثبت معتبر است و اشکالی نیست و یک مثال‌هایی را هم در این مورد زدند که حالا من به مثال‌هایش فعلاً کار ندارم.

مرحوم آقای خویی اینجا به کلام مرحوم شیخ اشکال کردند که نظر عرف در تعیین مفاهیم حجت هست نه در تشخیص مصداق. در تشخیص مصداق معتبر نیست بنابراین مسامحات عرفیه که در تشخیص مصداق هست دلیل بر اعتبارش نداریم. این اشکالی هست که مرحوم آقای خویی مطرح فرمودند. عین فرمایش ایشان را بخوانیم بد نیست.

«أمّا ما ذكره الشيخ (قدس سره) من‏ كون‏ الأصل‏ المثبت‏ حجةً مع خفاء الواسطة لكون الأثر مستنداً إلى ذي الواسطة بالمسامحة العرفية، ففيه:

أنّه لا مساغ للأخذ بهذه المسامحة، فانّ الرجوع إلى العرف إنّما هو لتعيين مفهوم اللفظ عند الشك فيه أو في ضيقه وسعته مع العلم بأصله في الجملة، لأن موضوع الحجية هو الظهور العرفي، فالمرجع الوحيد في تعيين الظاهر هو العرف، سواء كان الظهور من جهة الوضع أو من جهة القرينة المقالية و الحالية، و لا يجوز الرجوع إلى العرف و الأخذ بمسامحاتهم بعد تعيين المفهوم و تشخيص الظهور اللفظي، كما هو المسلّم في مسألة الكر» تا آخر مثال‌هایی که مطرح کردند.

این بیانی که ایشان دارد، بعد یک ادامه‌ای دارد که بعداً من ادامۀ کلام ایشان را می‌خوانم.

یک اصل این اشکال را قبل از مرحوم آقای خویی مطرح بوده، کسانی به مرحوم شیخ اشکال کردند و مرحوم آخوند تعبیر می‌کند بعض الصادق من اجله. نمی‌دانم مراد ایشان کی است. بعد مرحوم آخوند در مقام پاسخ برمی‌آیند در حاشیۀ رسائل و در کفایه هم با یک عبارت کوتاه اشاره کردند به همین پاسخ اشکال. من حالا عبارت مرحوم آخوند را بخوانم.

مناسب بود مرحوم آقای خویی مطلبی که مرحوم آخوند دارند را چیز کنند و آن را محور بحث قرار بدهند، این شکلی بحث کردن خیلی لطیف نیست. حالا بعد صحبت می‌کنم در مورد کلام آقای خویی. که آیا فرمایش ایشان توضیحی دارد. ولی حالا که اصلاً به فرمایش مرحوم آخوند در حاشیۀ رسائل توجه نکنند و اشکال به شیخ کنند خیلی لطیف نیست.

مرحوم آخوند در حاشیه می‌فرماید، توضیح کلام مرحوم شیخ را می‌فرماید تعبیرش این هست

«وجه ذلك أنّ المتفاهم عرفا من الخطاب هو إيجاب ترتيب‏ ما يعدّ بحسب‏ نظر العرف من الآثار الشّرعيّة لنفس المستصحب بالاستصحاب و لو لم يكن حقيقة كذلك، بل كان كذلك للواسطة،»

بعد یک توضیحی من بعد آن توضیحش را می‌خوانم، بعد می‌گوید:

«و لا يذهب عليك أنّ ذلك من باب تعيين مفهوم الخطاب بتفاهم العرف، لا من تطبيق المفاهيم على مصاديقها العرفيّة خطأ أو مسامحة، كما توهّمه بعض السّادة من الأجلّة (قدّه)، فأشكل عليه»

تعبیر أشکل علیه، تعبیر درستی نیست. مرحوم آخوند هم زیاد به کار می‌برند، فاستشکل باید بگوییم.

«فأستشكل عليه بأنّه لا اعتبار بمسامحات العرف في التّطبيقات، و كأنّه قد توهّم من مطاوي كلماته (قدّه) أنّه استظهر من الخطاب وجوب ترتيب الأثر بلا واسطة بالاستصحاب، و مع ذلك الحق به ما یترتب علیه بالواسطة الخفيّة لتطبيقه عليه بالمسامحة العرفيّة و إن لم يكن منطبقاً عليه حقيقة، و غفل عن أنّه بصدد ادّعاء أنّ الظّاهر منه هو وجوب ترتيب الأثر بلا واسطة عرفاً، فيكون تطبيقه على ما يكون بلا واسطة كذلك تطبيقاً حقيقيّاً دقّيّاً بلا مسامحة؛»

ببینید مرحوم آخوند حرفش این است. حالا من بعداً توضیح عبارتش را هم بعداً می‌دهم. ایشان می‌فرماید که ما یک موقعی یک دلیلی داریم گفته رتّب اثر المستصحب، ما می‌گوییم یک چیزی را اثر مستصحب خب معنایش مشخص است، یعنی اثر مستصحب، چیزی که اثر مستصحب باشد. خب چیزی که حقیقةً اثر مستصحب نیست، و اثر واسطه هست این را اگر بخواهیم به مستصحب نسبت بدهیم و با استصحاب آن را بار کنیم عمل کردن به مسامحۀ عرفیه در مقام تطبیق مفاهیم است چون معنای اثر مشخص است، ما یک چیزی را که واقعاً اثر شیء نیست اثر شیء تلقی کردیم. ولی مرحوم آخوند می‌فرماید که ما کلمۀ اثر را که در روایت نداریم که وارد شده باشد رتّب اثر المستصحب. گفته شما لا تنقض الیقین بالشک. لا تنقض الیقین بالشک معنایش این هست که الاثر العرفی للمستصحب را بار کن. یعنی خود مستصحب در جایی که حکم شرعی باشد معنای لا تنقض الیقین بالشک این هست که این حکم شرعی را می‌گوید الآن موجود است. در جایی که موضوع باشد می‌گوید آن اثر عرفی این موضوع، آن چیزی که اثر عرفی این موضوع هست به نظر عرف شارع او را اثر این می‌داند، الاثر الذی یراه العرف اثراً شرعیاً لهذا الموضوع. این را برایش بار کن. بنابراین کلمۀ الاثر العرفی معنایی هست که لا تنقض الیقین بالشک به آن معنا به نظر عرف هست. یعنی عرف می‌گوید لا تنقض الیقین بالشک یعنی رتّب الاثر العرفی للمستصحب عند الشک. بنابراین در جایی که شما واسطه خفی هست حقیقةً دلیل استصحاب تطبیق می‌کند. چون دلیل استصحاب کلمۀ اثر که نداشت. آن اثر را ما از باب مصحّح. ما می‌گوییم چون خود مستصحب موضوع است، و موضوع را که شارع مقدس نمی‌شود به آن تعبد بکند. تعبد به موضوع بازگشت می‌کند به تعبد به حکم. تعبد به موضوع بازگشت می‌کند به تعبد به اثر موضوع. ایشان می‌گوید اثر عرفی موضوع، اثری که عرف آن را موضوع می‌داند با آن که واقعاً موضوع هستند یکسان هستند، هر دو در این صحت تنزیل به یک سبک هستند. مرحوم آخوند اینجوری درحاشیه رسائل توضیح می‌دهد که این‌که ما اینجا کلمۀ اثر را پایش را باز کردیم با مقدمات حکمت هست. مقدمات حکمت می‌گوید که ترتیب، یعنی تنزیل یک شیء به لحاظ شیء دیگر این وقتی خودش یک امر شرعی نیست باید این تنزیل به لحاظ اثری هست که بر این مترتب می‌شود. می‌گوید این مقدمات حکمت نسبت به اثر عرفی، اثری که عرف آن را اثر می‌داند و اثری که حقیقةً اثر هست یکسان است. این شکلی. چون اینجا تعبیر ایشان این هست که درست است در جایی که اثر،‌اثر حقیقی باشد، قطعاً ادله استصحاب می‌گیردش. ولی این قدر متیقن باعث نمی‌شود که جایی که اثر، اثر عرفی باشد آن را شامل نشود. چون قدر متیقنی که مضر هست، قدر متیقن در مقام تخاطب هست. و در مقام تخاطب بین اثر عرفی مستصحب و اثر واقعی مستصحب فرقی نیست، عرف اینها را یکسان می‌بیند و فارق بین این دو تا قائل نمی‌شود. این تعبیری هست که حالا عبارت مرحوم آخوند را.

ایشان می‌گوید که: «المتفاهم عرفا من الخطاب هو إيجاب ترتيب‏ ما يعدّ بحسب‏ نظر العرف من الآثار الشّرعيّة» ایشان می‌گوید : «... و ذلك لما عرفت من أنّ الدّلالة على الأثر الّذي بلحاظه يكون التّنزيل في مورد الاستصحاب إنّما هو بمقدّمات الحكمة، و لا يتفاوت بحسبها فيما يعدّ عرفاً أثراً بين ما كان أثراً بلا واسطة، و معها كما لا يخفى.»

خلاصه آن چیزی که عرفا اثر هست اگر واقعاً اثر مستصحب نباشد ولی اثر واسطه باشد، ولی عرفاً آن را اثر مستصحب بداند بین این جایی که حقیقةً اثر مستصحب هست با جایی که حقیقة اثر واسطه هست این تفاوتی در آن مقدمات حکمت نیست. بعد از این‌که آن عبارتی که خواندم: «و لا يذهب عليك أنّ ذلك من باب تعيين مفهوم الخطاب بتفاهم العرف، لا من تطبيق المفاهيم على مصاديقها العرفيّة» که توضیح داد می‌گوید: «و سرّه أنّه قد مرّ أنّ تعيينه» یعنی این اثر «بمقدّمات الحكمة، و ليس ما لا واسطة له أصلاً بالإضافة إلى ما لا واسطة له عرفاً بالقدر المتيقّن في مقام التّخاطب كما لا يخفى، و لا اعتبار بالقطع بإرادة مقدار من الخارج، فإنّ المدار فيها» یعنی در مقدمات حکمت «إنّما هو على القطع به في مقام التّخاطب، كما حققناه في البحث غير مرّة، فتأمّل تعرف سرّه.»

خب این کلام مرحوم آخوند هست که این کلام را در کفایه هم اشارۀ خیلی اجمالی به این مطلب کرده با یک خط مطلب را اشاره کرده. عبارت کفایه هم بخوانیم مطلب واضح می‌شود. البته آقای خویی هم من در کلام آقای خویی توضیح می‌دهم ولی آقای خویی بد کلام را تعبیر کرده. ایشان می‌گوید.

شاگرد: مرحوم آقایی خویی را می‌خواهید بفرمایید؟

استاد: نه در کفایه. در کفایه می‌گوید که: «نعم‏ لا يبعد ترتيب‏ خصوص ما كان منها محسوبا بنظر العرف من آثار نفسه لخفاء ما بوساطته بدعوى أن مفاد الأخبار عرفا ما يعمه أيضا حقيقة فافهم.»

که این فافهم اشاره به همین هست که این اشکالی که بعضی‌ها کردند که این از باب خطاء در تطبیق هست این مطرح نکنید. این از باب حجیت نظر عرف هست در تعیین مفهوم. و ما می‌گوییم اصلاً مفهوم را، یعنی همان مطلبی که در حاشیه ایشان توضیحش را داده با این فافهم می‌خواهد به آن اشاره کند. خب این کلام مرحوم آخوند.

آقای خویی مطلبی که دارند یک نکتۀ دیگری می‌خواهند متعرض بشوند، دقت بفرمایید. بحث آقای خویی این هست که ما دو تا، حالا من توضیح می‌دهم، علی القاعده همین را می‌خواهند بفرمایند. ما دو تا خطاب داریم. حالا یک مثال برای این خفاء واسطه عرض بکنم. فرض کنید که آقایان اینجوری مثال زدند، مثالی که مرحوم شیخ مطرح می‌کند آن این هست که ما مثلاً استصحاب می‌کنیم، دو تا شیء با همدیگر ملاقات کردند، نمی‌دانیم رطوبتی ملاقي داشته هنگام ملاقات یا نداشته. ما بگوییم که استصحاب بقای رطوبت بکنیم برای اثبات این‌که سرایت تحقق پیدا کرده. ایشان می‌گوید موضوع تنجس ملاقات سرایة الرطوبة من الملاقي الی الملاقیٰ است. سرایت، یعنی اگر اذا سر النجاسة من الملاقي الی الملاقیٰ تنجس الملاقیٰ. ولی ما سرایت را نمی‌خواهیم استصحاب کنیم که قبلاً سرایت بوده الآن هنوز سرایت موجود است. ما می‌خواهیم بگوییم که وقتی رطوبت موجود باشد قهراً آن سرایت تحقق پیدا می‌کند، سرایت که تحقق پیدا کرد تنجس که حکم سرایت هست هم بار می‌شود. ایشان می‌گوید که، مرحوم شیخ می‌فرماید عرف آن تنجّس را کأنّ اثر خود رطوبت می‌داند. آن سرایت را که این وسط هست به آن ملاحظه نمی‌کند، واسطه، واسطۀ خفی هست، سرایت را کأنّ اصلاً نمی‌بیند. و این این شکلی تعبیر می‌کند. کأنّ شارع مقدس اینجوری تعبیر کرده است که اگر یک شیء مرطوبی کأنّ اگر یک شیءای رطوبت داشته باشد و ملاقات کند با شیء دیگر، آن شیء ملاقیٰ نجس می‌شود. آن واسطه‌ای که این وسط هست آن واسطه را ما باید کأنّ عرف در نظر نمی‌گیرد. خب این تقریب کلام شیخ.

مرحوم آقای خویی می‌فرماید که یک موقعی شما نظر عرف را در تشخیص موضوع آن اثر ملاحظه می‌کنید. یک موقعی عرف را در لا تنقض الیقین بالشک ملاحظه می‌کنید. اگر فرض این هست که، یک موقعی هست شما می‌گویید که اصلاً ولو به نظر بدوی سرایت موضوع نجاست ملاقیٰ هست، ولی عرف می‌گوید کأنّه نجاست بر سرایت بار نشده. بر رطوبت بار شده. کأنّ شارع مقدس گفته اذا کان الملاقي رتبا تنجس الملاقیٰ. یک موقع شما این را می‌گویید، این معنایش این است که ما در تشخیص موضوع تنجّس به عرف مراجعه می‌کنیم. روایتی که تنجس را یک موضوعی برایش تعیین کرده ما به عرف مراجعه می‌کنیم. عرف می‌گوید که اذا کان الملاقي رتبا تنجس الملاقیٰ. اگر این باشد ما قبول داریم. این معنایش این است که اصلاً به نظر عرف ملاقات رطوبت خودش موضوع هست بر نجاست، و سرایت در کار این نیست. اینجا مسامحه‌ای هم اصلاً نیست. یعنی حقیقةً آن چیزی که موضوع تنجّس ملاقات هست رطوبة الملاقي است. وقتی رطوبة الملاقي استصحاب می‌کنیم نتیجه می‌گیریم حکمی که بر رطوبة الملاقی بار شده که نجاسة‌ الملاقیٰ هست بار می‌شود دیگر. شما اینجا چی می‌خواهید بفرمایید؟ شما می‌خواهید بفرمایید عرف تنجّس ملاقیٰ را اثر سرایت می‌داند، در تشخیص موضوع تنجّس ملاقیٰ سرایت را موضوع می‌داند، با این حال در لا تنقض الیقین بالشک که می‌رسد در آنجا مسامحه می‌کند که معنا ندارد. این چه معنایی دارد؟ فرض این هست که عرف موضوع تنجّس را، موضوع تنجّس به نظر عرف سرایة الملاقي نیست. السرایة من الملاقي الی الملاقیٰ نیست. اگر واقعاً سرایت باشد رطوبة الملاقیٰ نباشد چه معنا دارد به مجرد استصحاب رطوبة الملاقي، ملاقیٰ را بار کنیم. یعنی خلاصه ایشان می‌فرماید که ما باید به آن دلیلی اثر را بار کرده به آنجا مراجعه کنیم. دلیلی که اثر دارد، نه به لا تنقض الیقین بالشک. ادامۀ عبارت آقای خویی را بخوانم. یک مثالی که آقای خویی مطرح می‌کند مثال این هست که کسی استصحاب عدم حاجب می‌خواهد بکند برای تحقق غُسل. من نمی‌دانم در دست من حاجبی هست که باعث بشود که غسل تحقق پیدا نکند یا نه. آقایان می‌گویند که غسل موضوعش رسیدن آب به بشره است. و با استصحاب عدم حاجب ما نمی‌توانیم اثبات کنیم که آب به بشره رسیده تا با اثبات وصول آب به بشره تحقق غسل را نتیجه بگیریم. اینجا واسطه وجود دارد بین عدم وجوب حاجب و تحقق الغسل و آن وصول الماء الی البشره است. آقای خویی می‌فرماید که این تحقق الغسل موضوعش وصول الماء الی البشره است، یا تحقق الغسل موضوعش عدم الحاجب است. اگر عرفاً موضوعش عدم الحاجب هست که اصل مثبت نیست. اصلاً واسطه‌ای ندارد، واسطۀ خفی و غیر خفی. واسطه ندارد. شارع گفته که اثر عدم الحاجب را بار کن. اثر عدم الحاجب چی است؟ تحقق الغسل. ولی اگر تحقق الغسل اثر عدم الحاجب نباشد، تحقق الغسل اثر وصول الماء الی البشرة باشد. شما به چه عنوان می‌خواهید با استصحاب این اثر را بار کنید؟

این تعبیر این هست: «ففي‏ مثل‏ استصحاب‏ عدم‏ الحاجب إن كان العرف يستظهر من الأدلة أنّ صحة الغسل من آثار عدم الحاجب مع صب الماء على البدن، فلا يكون هذا استثناءً من عدم حجية الأصل المثبت، لكون الأثر حينئذ أثراً لنفس المستصحب لا للازمه، و إن كان العرف معترفاً بأنّ المستظهر منها أنّ الأثر أثر للواسطة- كما هو الصحيح- فان رفع الحدث و صحة الغسل من آثار تحقق الغَسل»

این حالا تعبیر بهتر بود می‌گفت من آثار وصول الماء الی البشرة. که یک قدری عبارت را بد تعبیر کرده. باید می‌گفت فان تحقق الغسل من آثار وصول الماء الی البشرة.

«لا من آثار عدم الحاجب عند صب الماء، فلا فائدة في خفاء الواسطة بعد عدم كون الأثر أثراً للمستصحب، فهذا الاستثناء مما لا يرجع إلى محصّل.»

خب این فرمایش مرحوم آقای خویی.

من تصور می‌کنم که ممکن است ما این مطلب را از آقای خویی نپذیریم و بگوییم که در دو مرحله عرف در تشخیص مفهوم دخالت می‌کند. یک مرحله در تشخیص موضوع تحقق الغُسل در همین مثال. آن موضوع تحقق الغُسل حقیقة وصول الماء الی البشرة است. می‌گوید اگر آب به بشره برسد غسل تحقق پیدا می‌کند. آن عیب ندارد. و این مانعی ندارد که در لا تنقض الیقین بالشک بگوید آن چیزی که اثر عرفی شیء حساب می‌شود آن را بار کند. این را دقت بفرمایید. بحث سر این هست کلامی که مرحوم آخوند در حاشیۀ رسائل دارد را توجه کنید، در حاشیۀ رسائل ایشان این مطلب را متعرض می‌شوند، می‌گویند اگر یک جایی کلمۀ حکم آمده بود، شارع مقدس می‌گفت حکم این موضوع را بار کن. حالا به جای اثر کلمۀ حکم را به کار می‌برم. حکم این موضوع را بار کن. خب تحقق الغسل حکم وصول الماء الی البشره است. یعنی عرف وصول الماء الی البشرة را موضوع می‌داند برای تحقق غسل که یک امر شرعی است. حالا غسل که می‌خواهم بگویم به عنوان یک حکم وضعی که مترتب هست بر وصول الماء الی البشرة. این درست. ولی شارع مقدس اینجا که نگفته که رتّب حکم الموضوع. شارع گفته که بگو این موضوع هنوز باقی است. بگو این شیء هنوز باقی است. مرحوم آخوند می‌گوید گاهی اوقات وقتی می‌گوییم این شیء باقی است آن واسطه را عرف نمی‌بیند، یعنی می‌گوید که در جایی که این مستصحب تحقق پیدا بکند کأنّه آن حکم بار شده. حکم حقیقةً بار نشده، این حکم حکم حقیقی این موضوع نیست. حکم مسامحی موضوع است. آن که دلیل در ادلۀ استصحاب هست اعم از حکم حقیقی و حکم مسامحی موضوع است. ایشان ادعایشان این است که در ادلۀ شما همچنان که نظر عرف را در دلیل تحقق غسل محکَّم می‌دانید در فهم مفهوم، دلیل، نظر عرف را در فهم لا تنقض الیقین بالشک را هم محکَّم بدانید. می‌شود عرف در تشخیص موضوع، موضوع غسل را چیزی بداند، ولی در مقام عمل این غسل را بر چیز دیگری هم بار کند. و چون بر آن چیز دیگر هم همین را بار می‌کند بنابراین وقتی می‌گوییم لا تنقض الیقین بالشک یعنی وقتی که عدم الحاجة، حالا صغرویا نمی‌خواهم بگویم اینجوری هست یا نیست. بحث را باید بحث کرد که آیا واقعاً عرف نظرش در این موارد این شکلی هست یا عرف در این موارد این شکلی نیست. ولی نظر مرحوم آخوند این است که اینجا عرف در لا تنقض الیقین بالشک مفهوم لا تنقض الیقین بالشک را آن می‌داند که یا اگر مستصحب خودش حکم شرعی هست، خود آن حکم شرعی را باقی بداند. اگر مستصحب یک امر تکوینی است، آن امر تکوینی حکم عرفی او را، یعنی آن چیزی که عرف به نظر خودش او را حکم این شیء می‌داند. یعنی ما کأنّه عرف دو تا نگاه دارد. یک نگاه در تشخیص لا تنقض الیقین بالشک دارد، یک نگاه در تشخیص ادلۀ تحقق غسل دارد. ما همچنان که در ادلۀ تحقق غسل نظر عرف محکَّم هست، در تشخیص لا تنقض الیقین بالشک هم نظر عرف مؤکد است. این ما حصل فرمایش مرحوم

شاگرد: گفتیم غسل هنوز لا تنقض، یعنی حکم عرفی این موضوع ؟؟؟ مگر قبلاً، مرحلۀ اوّلش عرف نگفته بود عرفی برای همان موضوع

استاد: نه ایشان می‌گوید که وقتی بخواهد

شاگرد: یعنی حتی اگر حکم عرفی هم باشد فرض این است که در مرحلۀ اوّل گفته

استاد: در مرحلۀ اوّل، یعنی به تعبیر دیگر اینجوری عرض بکنم، عرف علاوه بر این، حالا اینجوری می‌خواهم عرض بکنم، عرف این را هم حکم آن واسطه، یعنی به این معنا، اگر واسطه را توجه بکند حکم واسطه می‌بیند. ولی خیلی وقت‌ها اصلاً واسطه را نمی‌بیند. یعنی این حکم را حکم آن شیء هم می‌بیند. یعنی حکم هم حکم واسطه را می‌بیند، هم حکم ذی الواسطه می‌بیند.

شاگرد: خیال می‌کند نقض کرده اما اگر مرحلۀ اوّلش ملتزم باشد

استاد: نه واقعاً نقض می‌داند.

شاگرد: یادش می‌رود

استاد: نه، اینجور نیست که یادش می‌رود. حرف ایشان این نیست. آن را من بعداً توضیح می‌خواهم بدهم که حتی اگر به آن نحو هم باشد مانعی ندارد. ولی حالا آن را من بعد. مرحوم آخوند حرفش این هست که کأنّ عرف هم تحقق غسل را، یعنی در جایی که تحقق غسل را دارد ملاحظه می‌کند، ادلۀ تحقق غسل را می‌بیند. حالا این را ملاحظه بفرمایید بعداً یک توضیحی می‌دهم.

این بحث آقای صدر را ملاحظه بفرمایید که آقای صدر در بحث چجوری بحث را دنبال کردند و به مباحث الاصول ملاحظه بفرمایید.

یک نکته‌ای را اشاره بکنم توضیحش را بعداً می‌دهیم. ما اینجا در بحث دو مرحله بحث کلی داریم. یک بحث این است که آیا این مطلب درست است که، مرحوم آخوند این را پذیرفته که نظر عرف در تشخیص مفاهیم معتبر است نه در تطبیق مصادیق بر موضوعات. اگر مسامحۀ عرف در تطبیقات باشد این مسامحه اعتبار ندارد. آیا این اصل موضوع که مرحوم آخوند پذیرفته درست است یا درست نیست؟ این یک بحثی است بعداً می‌کنیم. فعلاً بحثمان را با پذیرش این اصل داریم دنبال می‌کنیم که نظر عرف فقط در تشخیص موضوع، مفهوم موضوع و مفهوم دلیل معتبر هست. اما در تطبیق مفهوم بر مصادیق نظر عرف معتبر نیست، این یک نکته.

نکتۀ دومی که اینجا می‌خواهم مطرح کنم آن این است، این هم دقت کنید بعداً. یک بحث دیگری آقایان دارند می‌گویند که، مرحوم آقای خویی این بحث را اینجا مطرح می‌کند در تعیین موضوع عرف موضوع را چگونه تعیین می‌کند و امثال اینها، این بحث‌های این شکلی، اینجا یک بحثی هم هست ما بعداً این بحث را خواهیم داشت که در استصحاب بقای موضوع شرط است. این‌که موضوع استصحاب را چگونه می‌شود تعیین کرد. آیا موضوع مستصحب به وسیلۀ عرف موضوع را تعیین می‌کند، یا لسان دلیل تعیین می‌کند، تقسیم ۳ گانه کردند. گفتند موضوع به دلیل، گاهی اوقات حقیقةً ؟؟؟ ۴۰:۵۰ یک شکل است گاهی اوقات به لسان دلیل یک شکل است، گاهی اوقات به مراجعۀ به عرف یک شکلی است. این بحثی که ما اینجا داریم با آن بحثی که تعیین موضوع. آقایان می‌گویند تعیین موضوع دلیل به عرف است نه به لسان دلیل. به لسان دلیل نیست به عرف است. این بحث، آن دو تا بحث با همدیگر همخوانی دارد یا همخوانی ندارد. این مرحلۀ دوم بحث را ما بعداً، در این بحث من واردش نمی‌شوم. این را بعداً موقعی که این بحث تعیین موضوع چیز شد این را آنجا مطرح می‌کنیم. داشته باشید بعداً بحث را دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان